

حرف درشت

واسه کی راندگی می‌کنی

● **بوربا عالمی:** توی ایران روزنامه‌نگاری شغلی فصلی است؛ یعنی طرف دوماه کار می‌کند و ۱۲ ماه بی‌کار است. اگر ۱۲ ماه بی‌کار نبود، حتماً ۱۲ ماه باهاش کار دارند که چرا دو ماه کار کرده. وقتی هم می‌گوییم روزنامه‌نگاری شغلی فصلی است، حرف از روی شکم نمی‌زنیم؛ حالا یا روزنامه‌اش بسته می‌شود یا خودش بسته می‌شود یا در روش بسته می‌شوند و مدتی دشتش به روزنامه نمی‌رسد یا یکی با سردبیر می‌بندد و او اخراج می‌شود یا یکی با مدیرمسئول می‌بندد و او سردبیر می‌شود یا یکی با خود او می‌بندد و او می‌رود روابط‌عمومی یک آدم سیاسی می‌شود و خلاص یا یک سیاست‌مدار می‌آید و با روزنامه می‌بندد و به روزنامه‌نگارهای آن روزنامه حس ریپ دست می‌دهد و دست از کار می‌کشد و می‌روند خانه غاز می‌چراند. البته باز هم بستگی به این دارد که این روزنامه‌نگاری که می‌رود غازش را بچراند، اگر بعداً معلوم شود که غازکی که می‌چراند عملاً مرغ همسایه بوده نه غاز داخلی، خودش جرم است و اینها اگر شما روزنامه‌نگار باشید، اصلاً شوخی نیست و عین واقعیت است. ولی الان ما اصلاً واقعه نمی‌فهمیم چرا روزنامه‌نگاران کار می‌کنند و چرا روزنامه‌ها منتشر می‌شوند. ماشاءالله همه مردم ایران اهل مطالعه هستند، اما اهل مطالعه تلگرام و نهایتاً اینستاگرام. خود مدیرعامل تلگرام دیروز خطاب به ایرانی‌ها اعلام کرده: «ما تلگرام را ساختیم که دختر – پسرچوون‌هایی که حالت ازدواج دارند با هم چت کنند و عاقبت به‌خیر شوند. شما با اون سیبیل ازناگوش‌دررفته خجالت نمی‌کنی کسی تلگرام‌رو به‌عنوان شغل انتخاب کردی و صبح تا شب توش مطالب مربوط به ازدواج این و طلاق اون را می‌خوانی و برای دیگران می‌فرستی؟» خلاصه ما که معتقدیم همین چهارتا روزنامه بسته بشود و خلاص. دقیقاً در این لحظه از تاریخ ما حس همان بابایی را داریم که توی اتوبوس تهران – شیراز نصفه‌شبی دید همه خوابیده‌اند. به‌همین دلیل بلند شد و رفت پیش راننده اتوبوس و گفت: «داداش... واسه کی راندگی می‌کنی؟ اینها همه خوابیدن». الان هم قصه همین است. کی روزنامه می‌خواند؟ تقریباً ۹۹ درصد جامعه به استادی رسیده‌اند و از خواننده تبدیل به فیلسوف شده‌اند. مثال؟ در هفته گذشته چون یکهو کاغذ گران شده، چندتا روزنامه تعداد صفحاتشان را کم کرده‌اند. چندتا روزنامه و مجله هم اعلام کرده‌اند به نشانه اعتراض یک هفته منتشر نمی‌شوند.

واکنش مردم؟

یک همچنین چیزی بود که «جدا؟ واقعا؟ امکان نداره... اصلاً مکه هنوز اینها منتشر می‌شدند؟»

شترت روزنامه

www.sharghdaily.ir

دوشنبه • ۲۰ آذر ۱۳۹۶ • ۲۲ ربیع‌الاول ۱۴۳۹ = ۱۱ دسامبر ۲۰۱۷ • سال یازدهم • شماره ۳۰۳۱ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۵۵ • اذان مغرب ۱۷:۱۱ • اذان صبح فردا ۵:۳۵ • طلوع آفتاب ۷:۰۵

روزانه‌فردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

سهیل محمدی

حقوق پرداختی به بازنشستگان تنها نیمی از هزینه های خانوار ایرانی را پوشش می دهد...



واکنش

تسلیت به روزنامه‌نگاران

کالایی، پارچه یا آرد یا ذرت یا طلا در هر جای دنیا فقط در شرایط بحران، جنگ، اشغال یا حوادثی نظیر آن ممکن است اتفاق بیفتد. یقین داشته باشید که چاپخانه، توزیع و سایرین همین توقع را خواهند داشت و دود این شرایط در چشم روزنامه‌نگار می‌رود که از همه مظلوم‌تر است و نه کاغذ دارد که بفروشد و نه ماشین چاپ که مزد استفاده از آن را بالا ببرد و فقط همان قلم یا کیبورد خود را دارد. بی‌کاری، درآمد کم، تحمل تورم و گرانی همه بر دوش کسانی می‌افتد که چیزی برای فروش ندارند و کالایی ندارند تا گران‌تر بفروشند و خدمات در این شرایط به‌جای گران‌ترشند، ارزان‌تر هم می‌شود. در این قضایا همیشه بخش بزرگی از بار افزایش هزینه‌ها بر دوش روزنامه‌نگار می‌افتد که یا باید کمتر دریافت کند یا بی‌کار شود یا کارش را عوض کند. من به هم‌کارانم تسلیت می‌گویم.



علی‌اکبر قاضی‌زاده
پژوهشگر حوزه رسانه

آنچه در ماجرای گران‌شدن کاغذ سبب تعجب شده، بی‌عملی بخش دولتی است. گفته‌اند کاغذ حدود ۴۰ درصد گران شده و این حادثه بزرگی است. دولت نباید اجازه می‌داد کار به اینجا بکشد. مصرف‌کننده کاغذ فقط مطبوعات نیستند و این گرانی می‌تواند به‌سرعت بر بسیاری از عوامل دیگر اثر بگذارد و تورم بیشتری را به جامعه تورم‌زده ما تحمیل کند. دولت باید خیلی زودتر از این کاری می‌کرد که تهیه و تدارک کاغذ دچار بحران نشود. منظورم از دولت، آن بخش اجرایی است که این مسئولیت را در دست دارد و وظیفه طبیعی و



بابک زمانی
رئیس انجمن سکنه مغزی

سه سال پیش یادداشتی درباره پروفesوری کانادایی نوشتم که بعد از تنظیم وقت، نیم‌ساعت با من درباره یکی از دستیاران قدیمی‌ما که جوانی‌کار در بخش ایشان بود، صحبت کرد. عنوان آن یادداشت «گوهرشناسی» بود. در آن یادداشت دیدیم که در یکی از بخش‌های مغزواعصاب کانادا چگونه انسان و توانایی‌هایی اوست که گوهر وجود آن بخش را تشکیل می‌دهد و هم ازاین‌روست که خانم پروفesوری از استاد یک‌لاقبای جهان‌سومی مثل من از راه دور وقت می‌گیرد تا یک ساعتی سر فرصت درباره گوهری که ممکن است از آن او شود، پرس‌وجو کند. حال می‌خواهم نقطه مقابل این گوهرشناسی را با مثالی از کشور خودمان نشان دهم. دکتر «ر» در همان بیمارستان آموزشی و شلوغ‌ما که قرار بود با همان چندرغاز تعرفه غیرواقعی‌ای که پرداخت هم نمی‌شد، هم شکم بیماران را سیر کنند هم درمانشان کنند و هم آموزش و تحقیق را سامان دهند. مثل گوهر حداقل توان دید یک اخگر سوزان وجود می‌داشت! در

انجام کارت هم جست‌وجو کنی. من به‌عنوان همکاری که دو، سه دهه بیشتر را به یاد می‌آورم با دیدن اولین نامه تاییی بسیار زیبا با خودم گفتم: «نگفتم؟ آمدندا! بالاخره پیدایشان شد. این جزء اولین‌هاست. خیلی‌های دیگر هم از راه رسیده‌اند. بقیه در راهند. دارند می‌آیند جوانانی که همه‌چیز را دگرگون و جوان خواهند کرد. بین همه‌چیز ابری تیره بود که دارد کنار می‌رود، فردا روز روشنی است روشن! روشن‌تر از همیشه، روشن‌تا همیشه». اما یک روز گفتند دکتر «ر» دیگر اینجا نمی‌آید. داستان چه بود؟ نه می‌دانم و نه می‌خواهم بدانم. حتی به این موضوع هم نمی‌پردازم که آن همه شور و نشاط می‌توانست هر مشکلی را جالشی ضروری بپندارد و بر آن فائق شود! تنها نکته‌ای که می‌خواهم اشاره کنم این است که استعفا و نیامدن دکتر «ر» خیلی فرقی با استعفای کارمندی که ۴۰ سال کارش فقط پانچ‌کردن یا کیی‌گرفتن از کاغذها بوده، نداشت. هیچ‌کس نپرسید آیا مشکلی باعث استعفا شده، هیچ‌کس در صدد برنیامد بلکه با تمهیدی یا حداقل قول و قراری او را تشویق به ماندن کند. رفت که رفت که رفت. شاید رفتنش تنها «ناز»کردن دلبر فرزان‌های بود و حشش بود تا چیزی اصلاح شود، اما این «ناز» بیننده هم نداشت تا چه برسد به خریدار! خب، این همان چیزی است که می‌توان آن را گوهرشناسی خواند، همین!

آکادمی

گوهر و گوهرشناس

آن وانفسای نسخه‌های کج‌ومعوج و بدخط و ناخوانا و هزاربار خط‌خورده و کلیشه‌های ذهنی‌ای که کاملاً فرمالیته شده بودند و فقط ظاهر یک پرورنده پزشکی را داشتند، ناگهان با نامهای در پاکتی روبه‌رو می‌شدی که نثری زیبا را ماشین تایپ بر کاغذی خوش‌رنگ و با رعایت تمام آداب نگارش در پاسخ مشاوره‌ای جان داده بود، یا ناگهان با یک پادکست آموزشی مواجه می‌شدی که با آخرین تکنولوژی آموزش پزشکی برای آموزش دانشجویان و دستیاران تهیه شده و در نت قرار گرفته بود، آن هم نه در مباحث محبوب مثل کارهای پرزرق‌وبرق مداخله‌ای قلب بلکه درباره معاینه‌ای ساده یا یک برخورد درمانی در حالتی خاص. وقتی بخش‌ها و راهروها و دستگاه‌های بیمارستان آموزشی ما خالی از سکنه می‌شد، نگاه دکتر «ر» را با گروهی از دانشجویان می‌دیدي که سخت سرگرم آموزش و تمرین هستند، آن هم با شوخی و خنده و شادمانی! درحالی‌که حتی از حیث ظاهر هم نمی‌توانستی دکتر «ر» را از دانشجویان افتراق بدهی نه‌تنها از حیث صورت به اصطلاح کودک‌نما بلکه از بی‌تکلفی رفتار و گفتار و دست‌وپا!دکتر «ر» عجیب مایه نشاط همه ما شده بود. ثابت می‌کرد که می‌توانی در کنار درآمد به کیفیت هم بیندیشی. می‌توانی تنوع و بدعت و زیبایی را در نحوه



تصفیه هوای ال‌جی

حداقل کاری که می‌توان کرد



#دم_زندگی

مرکز ارتباط مشتریان (۲۴ ساعته بدون تعطیلی) ۰۲۱-۸۴۷۳۳۳

www.lg.com/ir
www.goldiran.ir

